تأمل کوتاه

فراسوی لذت سیری

نادر فتوره‌چی

زمانی که نور نئون‌های رستورانی که با شعار تبلیغاتی «هر چقدر خواستید بخورید!» عابران و رهگذران را به شب‌چره بی‌پایان فرامی‌خواند خاطره دورانی که هر کالایی جیره‌بندی بود، نوعی از «لذت خوردن بی‌پایان» را در قامت حسی اعتراض‌آلود به آن روزگار «بی‌غذایی» برمی‌انگیزاند.

اخیراً در شهرهای پرجمعیت ایران (یا شاید فقط تهران) رستوران‌هایی پیدا شده‌اند که در قبال اخذ مبلغ محدود، به میهمانان فرصت سورچرانی نامحدود می‌دهند.

مشتری می‌تواند در این رستوران‌ها، تا هر میزانی که دستگاه گوارش‌اش امکان داد، حتی بیش از حد مجاز، غذا و خوراک انبار کند. حق مشتری «خوردن تا هر میزان که می‌توانید» است و حق طرف مقابل انتخاب غذاهای مشخص، کیفیت آنها و در نهایت پولی که در بدو ورود می‌گیرند.

کسب‌وکار پرسودی است. طرفین معامله هم راضی به نظر می‌رسند. فروشندگان غذا از مواد اولیه فله‌ای و احیاناً نه چندان مرغوب، مابه‌التفاوت و سود را می‌شمارند و خورندگان خوراک‌ها هم از آن رو که پول معینی داده‌اند و به سفره‌های نامحدود دعوت شده‌اند، آنچه را که «ماورای لذت سیری» است تجربه می‌کنند.

طبقات متوسط شهری در ایران، که در سال‌های پس از جنگ رشد جمعیتی چشمگیری داشته‌اند، مخاطبان اصلی این «فرهنگ جدید خوردن»اند.

شهروندانی که در فقدان «دیگر لذت‌ها» به خوردن به مثابه «بودن» در ورای غریزه‌ای قابل مهار می‌اندیشند و چون به سفره‌ای بی‌پایان دعوت‌اند، می‌کوشند تا از مرز لذت عبور کنند.

چونان انسان تنهایی که پس از سال‌ها، گوشی شنوا برای حرافی پیدا می‌کند و تا زمانی که فک و لسان‌اش مجال دهند، مدام می‌گوید بی‌آنکه در پی پاسخ باشد. در میان آنها، هستند کسانی که از فرط خوردن نه به کسب «لذت سیری» که به «ماورای لذت» می‌رسند. دستگاه گوارش آنها تحمل نمی‌کند و مشکلات گوارشی حادث از «پرخوری افراطی» شب‌چره خوش خاطره در رستوران نامحدود را به ناخوشی فیزیولوژیک، دل‌درد، حالت تهوع و . . . می‌سپارند. کارت‌هایی که هنگام ورود به‌عنوان رمز شناسایی مشتری تحویل می‌شوند، شبیه بلیت‌های بخت‌آزمایی است که فرصت آزمودن توان دستگاه گوارش را می‌دهند.

روی آنها، همان شعار تبلیغاتی در کنار تصاویری از ران مرغ بریان، برش‌های پیتزا، همبرگر، ژله، ماست و . . . برجسته شده است: «هر چقدر خواستید، بخورید!»

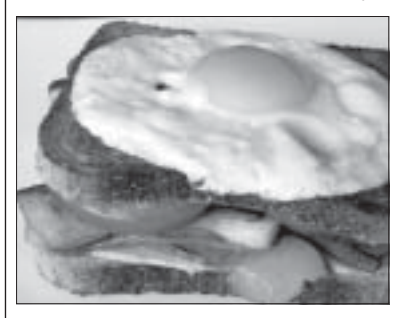

در پشت میزهای سرو غذا، کارگرانی با لباس‌های چرک، مدام در تکاپو و پرکردن ظرف‌های خالی شده از غذا هستند. مشتریان ناباورانه سئوال می‌کنند که «هر چقدر که خواستیم، بخوریم؟»

پاسخ‌ها اگر چه از چهره‌ای عبوس و از سر بی‌حوصلگی دریافت می‌شود، ولی مثبت است: «می‌توانید».

ظرف‌ها پر و خالی می‌شوند، ساعتی می‌گذرد، لذت سیری، از مرز خود می‌گذرد. «آن‌سوی لذت» تجربه می‌شود. مشتری‌های مملو از غذا، با حالتی ناخوشایند از شب‌چره برمی‌گردند.

مشتری‌ها در هنگام ورود فراموش می‌کنند که در این مکان، ارزش مبادله تغییر کرده است. رستوران‌های غذا نامحدود، معادله را بر هم زده‌اند. در برابر پولی «محدود»، کالایی «نامحدود» می‌فروشند و رمز موفقیت‌شان هم در همین است.

عدم تساوی در دو سوی معامله، عقل و هوش مشتری را می‌رباید، اما معده‌ها و روده‌ها چنین نمی‌کنند. مبادله زمانی پایاپای می‌شود که فروشندگان با ارگانیسم بدن مشتری‌ها به معامله بنشینند.

آنان چون فروشنده‌اند، حواسشان به شعارهای تبلیغاتی نیست. از حجم خوراک شبانه انسان‌ها آگاهند. از آنچه که در ورای آن رخ می‌دهد هم.

پس شعار تبلیغاتی «هرچه خواستید بخورید» را خطاب به روده و معده‌ها ساخته‌اند.

چون می‌دانند که کارکرد و گنجایش آنها محدود است. پس مبادله در منطق نهایی‌اش «محدود/ محدود» خواهد بود.

حال آنکه تصویر ظاهری و نمادین چیز دیگری است. معادله‌ای نابرابر. یکی «محدود» دیگری «نامحدود». نور نئون‌های پرزرق و برق تابلوهای تبلیغاتی که راهنمای مشتری است، مجال تأمل را می‌گیرند که به جملات نانوشته تبلیغ دقت شود: «هر چه خواستید بخورید. . . اما می‌دانیم که معده شما اجازه نمی‌دهد. . . اگر بیش از حد بخورید، مجازات می‌شوید.»

مشتریانی که به تجربه «فراتر از لذت سیری» می‌رسند (که اکثریت هم‌چنین‌اند) در واقع بلیت بخت خود را باخته‌اند. آنها کیفر اعتماد مطلق به شعار تبلیغاتی‌ای را پس می‌دهند که ناقص نوشته شده است. در بورژوازی سودمحور، هیچ مبادله نابرابری صورت نمی‌گیرد. نور نئون‌ها و عطر غذاها مطبوع‌اند، اما دل‌درد ناشی از «فراسوی لذت سیری» است که برنده نهایی را مشخص می‌کند.

زنان و تکامل دنیای سیاست

فمینیست‌ها و سیاست قدرت

فرانسیس فوکویاما*
ترجمه: ابراهیم اسکافی

نوعی ادبیات افراطی درباره جنسیت و سیاست بین‌الملل و یک شبه‌دیسیپلین فمینیستی درون شاخه‌ای از نظریه روابط بین‌الملل بر مبنای آثار دانشمندانی چون آن تیکنر، سارا رودیک، جین بتک الشتاین، جودیس شاپیرو و دیگران تاکنون وجود داشته است. این ادبیات متنوع‌تر از آن است که بتوان به طور خلاصه آن را توصیف کرد، اما می‌توانیم بگوییم بخش مهمی از آن بدواً درباره فهمیدن این است که چطور سیاست بین‌الملل «جنسیتی» است، یعنی توسط مردان ارائه می‌شود تا منافع مردان را تامین کند و توسط دیگر مردان خواسته یا ناخواسته به گونه‌ای تفسیر می‌شود که منطبق بر دیدگاه‌های مردانه باشد. بنابراین زمانی که یک نظریه‌پرداز واقع‌گرا مثل هانس مورگنتاو یا کنس ولتس استدلال می‌کند که دولت‌ها به دنبال حداکثر کردن قدرت‌شان هستند، آنها گمان می‌کنند که آنها دارند یک خصیصه جهانی بشر را توجیه می‌کنند، همان طور که تیکنر خاطرنشان می‌کند که آنها دارند رفتار دولت‌های تحت کنترل مردان را نشان می‌دهند.

در عمل همه فمینیست‌هایی که در زمینه سیاست بین‌الملل مطالعه می‌کنند، به دنبال اهداف قابل ستایش مشارکت بیشتر زنان در تمام جنبه‌های روابط خارجی هستند، از عمارت‌های اجرایی و وزارت‌های خارجه تا نیروهای مسلح و دانشگاه‌ها. آنها با این که زنان با تظاهر به ارزش‌های سنتی مردانه، نظیر سرسختی، تهاجمی بودن، مبارزه‌جویی و تمایل به استفاده از زور در صورت نیاز، در سیاست بالا بروند؛ یا این که باید بسیاری از برنامه‌های سیاسی را از وضعیت اشغال‌شده توسط مردان عوض کنند، مخالفت می‌ورزند. این دوگانگی در واکنش فمینیست‌ها به مارگارت تاچر نمایان شد که بدون هیچ دلیلی سرسخت‌تر و قاطع‌تر از هر سیاستمدار مردی بود که با او سروکار داشت. لازم به توضیح نیست که با وجود –شاید به همین دلیل– این که تاچر مردان را شکست داده بود، سیاست محافظه‌کارانه‌اش برای خیلی از فمینیست‌ها جذابیتی نداشت، زیرا او بیشتر مدل رهبری زنانه ماری رابینسون یا گرو هارلم برانتلند را ترجیح می‌داد.

هم مردان و هم زنان در جاودانه کردن کلیشه‌های هویت جنسی نقش دارند، مردان با جنگ و رقابت و زنان با صلح و همکاری. همان‌طور که فمینیست‌های پیشرفته‌ای مثل جین بتک الشتاین خاطرنشان کرده است، تفکیک سنتی میان نرها «فقط جنگجو» متمایل به جنگ و ماده‌ها «روح زیبا» متمایل به صلح در عمل با زنانی که شیفته جنگند و مردانی که رفتارهای وحشیانه را رد می‌کنند، بارها نقض شده است. اما هم‌چون بسیاری از کلیشه‌ها صادق باقی می‌مانند و قویاً با تحقیقات جدید در زیست‌شناسی تکامل تایید می‌شوند. زنان و مادران می‌توانند با شور و شوق شوهران و پسران‌شان را به جنگ بفرستند؛ آنها می‌توانند مانند زنان سو مردانگی آنها را به خاطر نرفتن به جنگ زیر سئوال ببرند. اما با آمار اگر صحبت کنیم، اصولاً مردان هستند که از تجربه جنگ و رفاقت‌هایی که باعث می‌شود، لذت می‌برند و مردان هستند که از آیینی شدن جنگ، یا همان طور که انسان شناس، رابین فاکس بیان کرده است، راه دیگری از فهمیدن سیاست، سر ذوق می‌آیند.

زمانی که جهان حقیقتاً مادرسالارانه باشد، کمتر مستعد درگیری است و نسبت به جهانی که اکنون ساکن آنیم، بیشتر مسالمت‌جویانه و در پی همکاری است. زیست‌شناسی جدید در جایی که به تشریح دلایل تفاوت نقش‌های جنسیتی می‌رسد، از فمینیسم جدا می‌شود. انقلاب مداومی که در علوم مربوط به حیات در جریان است، کاملاً از بخش زیادی از علوم اجتماعی و انسانی، به ویژه بخش‌هایی از دانشگاه که به فمینیسم، پست مدرنیسم، مطالعات فرهنگی و مشابه آن می‌پردازد، به دور است. تا زمانی که فمینیست‌هایی وجود دارند که معتقدند تفاوت‌های جنسی مبنای طبیعی دارد، عموماً مرتکب این ایده هستند که مردان و زنان از نظر روانی یکسانند و هر تفاوتی در رفتارهای مربوط به خشونت یا هر نوع ویژگی دیگری نتیجه بعضی پرورش‌های اجتماعی است که با فرهنگ غالب انتقال یافته است.

■ صلح دموکراتیک و زنانه

اگر شخص یک بار به روابط بین‌المللی از دید جنسیت و زیست‌شناسی نگاه کند، دیگر هرگز به این شیوه نگاه نمی‌کند. بسیار بعید است که به مسلمانان و صرب‌ها در بوسنی، هیوتوها و تاتسی‌ها در رواندا، یا نظامیان از لیبریا و سیرالئون تا گرجستان و افغانستان توجه کنید و در حالی که آنان خودشان را به گروه‌های مردانه تقسیم کرده‌اند تا یکدیگر را به گونه‌ای برنامه‌ریزی شده قربانی کنند، یاد شامپانزه‌های گامب نیفتید.

اصلی‌ترین مشکل اجتماعی که هر جامعه‌ای با آن روبه‌روست، کنترل کردن تمایلات پرخاشجویانه مردان جوان است. در جوامع متکی بر شکار، بیشترین خشونت‌ها به خاطر مسائل جنسی است، این وضعیت هنوز هم ادامه دارد و جنایات خشن داخلی در جوامع فراصنعتی معاصر نیز به همین صورت است. پیرمردان جامعه معمولاً مسئول پرورش اجتماعی جوانان از طریق آیینی کردن خشونت‌های‌شان بوده‌اند و اغلب این وظیفه را با جهت دادن آن به سمت دشمن بیرون از جامعه انجام می‌داده‌اند. بیشتر خشونت‌های خارجی احتمالاً علیه زنان بوده است. تاریخ‌نویسان مدرن بر این باورند که یونانی‌ها و تروجان‌ها احتمالاً نمی‌توانستند ۱۰ سال با یکدیگر به خاطر هلن بجنگند، اما بسیاری از جوامع بدوی مانند یانوماموها دقیقاً این کار را می‌کردند. در هر صورت، با توسعه کشاورزی در ۱۰ هزار سال پیش و انباشته شدن مال و املاک، اهداف جنگ به سوی کسب کالاهای مادی تغییر ماهیت داد. جهت‌دهی تهاجم‌ها به طرف بیرون از جامعه ممکن است میزان خشونت کل جوامع را کاهش نداده باشد، اما دست‌کم صلحی داخلی را مابین جنگ‌ها فراهم می‌کند.

به نظر می‌رسد هسته برنامه فمینیست‌ها برای سیاست بین‌الملل اساساً درست باشد: تمایلات خشن و تهاجمی مردان باید کنترل شود، نه به راحتی با جهت دادن آنها به سمت تهاجم بیرونی بلکه با وارد کردن انگیزه‌های‌شان به سمت شبکه‌ای از هنجارها، قوانین، توافق‌ها، قراردادها و موارد مشابه آن. علاوه بر این، بیشتر زنان لازم است به حوزه سیاست بین‌الملل به عنوان رهبر، مقامات دولتی، سرباز و رای‌دهنده وارد شوند. زنان تنها با مشارکت کامل در دنیای سیاست می‌توانند هم از منافع‌شان دفاع کنند و هم برنامه‌های مردانه را تغییر دهند.

البته زنانه کردن دنیای سیاست در صد سال گذشته در حال انجام بوده و تأثیرات بسیار مثبتی نیز داشته است. زنان در کسب حق رای و مشارکت در سیاست در تمام کشورهای توسعه‌یافته و حتی در بسیاری از کشورهای در حال توسعه موفق بوده‌اند و این حقوق با توان بیشتری در حال اعمال شدن است. در ایالات متحده و دیگر کشورهای ثروتمند شکاف جنسیتی مشخصی در حوزه سیاست خارجی و امور امنیت ملی باقی مانده است. زنان آمریکایی درگیر در جنگ اغلب کمتر از مردان آمریکایی حمایت شده‌اند، در جنگ جهانی دوم، جنگ کره، جنگ ویتنام و جنگ خلیج فارس این حمایت در حدود ۷ تا ۹ درصد بوده است. آنها ضمناً همواره در امور دفاعی و استفاده از نیروها در خارج از کشور، مورد حمایت کمتری قرار داشته‌اند. در تحقیق راپر در سال ۱۹۹۵ که برای هیأت روابط خارجی شیکاگو تهیه شده بود، مردان موافق مداخله آمریکا در کره پس از واقعه حمله کره شمالی بین ۴۰ تا ۴۹ درصد بودند، در حالی که زنان در حد ۳۰ تا ۴۵ درصد مخالف بودند. به طرز مشابهی حمله نظامی علیه عراق در موردی که به عربستان سعودی حمله شد، در حد ۳۱ تا ۶۲ درصد مردان موافق بودند و ۴۳ تا ۴۵ درصد زنان مخالف بودند. درحالی که ۵۴ درصد مردان معتقد بودند که حفظ برتری نظامی بر جهان مهم است، تنها ۴۵ درصد از زنان چنین نظری داشتند. علاوه بر این، زنان کمتر از مردان محتمل است که زور را به عنوان ابزار مشروعی برای حل مناقشه‌ها بپذیرند.

فهمیدن این موضوع که چه چیزی باعث این شکاف جنسیتی شده است، دشوار است. مطمئناً کسی نمی‌تواند با حرکت از منظر زیست‌شناختی، رفتار رای‌دهندگان را دفعتاً توجیه کند. ناظران دلایل متنوعی را برای این که زنان کمتر از مردان تمایل به استفاده از نیروی نظامی دارند، آورده‌اند، از جمله نقش‌شان به عنوان مادر و این واقعیت که بسیاری از زنان فمینیست هستند (یعنی متمایل به چپ می‌باشند و معمولاً مخالف مداخله آمریکا هستند) و هواداری از پیوستگی (زنان بیشتر از مردان به حزب دموکراتیک رای می‌دهند). اگر دلیل ارتباط میان جنسیت و مخالفت با نظامی‌گری را هم ندانیم، باز هم می‌توانیم بگوییم که احتمالاً افزایش مشارکت سیاسی زنان در ایالات متحده و دیگر دموکراسی‌ها، تمایل به استفاده از زور در اطراف جهان را کمتر خواهد کرد.

آیا حرکت به سمت جهانی که کمتر متمایل به قدرت نظامی باشد، چیز خوبی است؟ برای روابط میان دولت‌ها در منطقه به اصطلاح صلح دموکراتیک، پاسخ مثبت است. لحاظ کردن جنسیت، باعث بحث‌های جالب و شدید زیادی درباره همبستگی میان دموکراسی و صلح می‌شود که در دهه اخیر شاهد آن بوده‌ایم. بحث «صلح دموکراتیک» که زیربنای سیاست خارجی دولت کلینتون و پیشینیانش بود، بدین معنی است که دموکراسی‌ها تمایلی ندارند که با یکدیگر مبارزه کنند. در حالی که شواهد تجربی بحث‌برانگیز است، ارتباط میان میزانی از اتحاد سازمان‌های لیبرال دموکرات و صلح دموکراتیک متقابل میان آنها، نتیجه‌گیری قابل قبولی به نظر می‌رسد. نظریه‌پردازان صلح دموکراتیک کمتر مایل بوده‌اند که به دلایل وجود ارتباط صلح‌آمیز میان دموکراسی‌ها بپردازند. دلایلی که معمولاً بیان می‌شود حکومت قانون، احترام به حقوق فردی، ماهیت اقتصادی اغلب دموکراسی‌ها و موارد مشابه– بی‌شک درست‌اند. اما عامل دیگری نیز وجود دارد که نادیده گرفته می‌شود: دموکراسی‌های توسعه‌یافته تمایل دارند که از نظر بسط حقوق زنان و مشارکت در تصمیم‌سازی سیاسی زنانه‌تر از دولت‌های استبدادی باشند. بنابراین نباید کسی شگفت‌زده شود که دگرگونی بی‌سابقه تاریخی سیاست به لحاظ جنسی، منجر به تغییری در روابط بین‌المللی شود.

■ واقعیت تخیلات پرخاشگرانه

از سوی دیگر، اگر نقش‌های جنسیتی به سادگی ساخته‌شده اجتماعی نیستند، اما ریشه در ژنتیک دارند، بنابراین محدودیت‌هایی برای این که تا چه اندازه برخی سیاست‌های بین‌المللی را می‌توان تغییر داد، وجود خواهد داشت. در هیچ چیزی، جز یک جهان کاملاً زنانه، سیاست‌های زنانه نمی‌توانند الزام‌آور باشند.

برخی فمینیست‌ها به گونه‌ای سخن می‌گویند که گویا هویت زنانه را می‌توان مثل یک ژاکت قدیمی دور انداخت، شاید هم با واداشتن مردان جوانی که تازه وارد دانشگاه می‌شوند به گذراندن درس‌های مطالعات جنسیتی اجباری. رفتارهای مردانه در بسیاری از امور، از رشد کودک و کار در خانه تا «ارتباط برقرار کردن عاطفی» در چند نسل گذشته به خاطر فشار اجتماعی به شدت تغییر کرده است. اما اجتماعی شدن تنها تا حدی می‌تواند پیش برود، تلاش برای کاملاً زنانه کردن مردان جوان احتمالاً موفقیت‌آمیزتر از تلاش‌های اتحاد شوروی برای ترغیب مردمش به کار کردن در روزهای شنبه به خاطر مردم قهرمان کوبا و ویتنام نخواهد بود. گرایش‌های مردانه برای متحد شدن در اهداف مبارزه‌جویانه، تلاش برای کسب مقام در سلسله مراتب و عملی کردن تخیلات خشونت‌بار علیه یکدیگر را می‌توان منحرف کرد، اما هرگز از بین نمی‌روند.

حتی اگر بتوانیم روابط صلح‌آمیز میان دموکراسی‌ها را فرض بگیریم، صحنه وسیع جهانی هم‌چنان شامل دولت‌هایی خواهد بود که گاه و بی‌گاه توسط موبوتو، میلوشویچ یا صدام رهبری می‌شوند. نقد ماکیاولی بر ارسطو این بود که ارسطو سیاست خارجی را در ساختن مدل یک شهر عادلانه نادیده گرفت: در یک مجموعه از دولت‌های رقیب، بهترین رژیم‌ها بدترین اعمال را برای بقای خود اتخاذ می‌کنند. بنابراین اگر هم جهان دموکراتیک، زنانه و فراصنعتی در منطقه صلح‌آمیزی گسترش پیدا کند که در آن مبارزات بیشتر اقتصادی باشند تا نظامی، هنوز هم مجبور هستند با بخش‌هایی از جهان که توسط مردان جوان، جاه‌طلب و کنترل‌ناشدنی اداره می‌شود، درگیر باشند. اگر صدام حسین بعدی، هم بر منابع نفت جهان مسلط باشد و هم مسلح به حداکثر سلاح‌های شیمیایی، بیولوژیکی و هسته‌ای، احتمالاً برای ما بهتر است که تحت رهبری زنانی چون مارگارت تاچر باشیم تا گروهارلم برانتلند. سیاست‌های مردانه هنوز هم لازم است، اگرچه به رهبری مردان نیازی نیست.

> **نکته**
>
> **فمینیستی کردن سیاست دموکراتیک و خط سیر آمارهای جمعیتی در ۵۰ سال آینده، تاثیرات متقابلی برهم خواهند گذاشت و باعث تغییرات مهمی می‌شوند. به خاطر کاهش شدید میزان حاصلخیزی در کشورهای توسعه‌یافته که از دهه ۱۹۶۰ آغاز شده است، توزیع سنی کشورهای عضو سازمان همکاری و توسعه اقتصادی به شدت تغییر خواهد کرد. در حالی که سن متوسط جمعیت آمریکا در طول چند دهه نخست قرن بیستم ۲۵ سال بوده است، تا سال ۲۰۵۰ به ۴۰ سالگی افزایش پیدا می‌کند. این تغییرات در اروپا و ژاپن که میزان مهاجرت و حاصلخیزی کمتر است، حتی شدیدتر هم خواهد بود.**

استدلال‌های زیست‌شناسی تکاملی برای سپردن امور حساس نظامی به زنان، آنقدرها سرراست نیست که هرکسی بتواند حدس بزند. بیشتر شغل‌ها در یک سازمان نظامی مدرن، پشتیبانی‌های شدیدی است که از خارج از واحدهای نظامی واقعی اعمال می‌شود و دلیلی وجود ندارد که زنان نتوانند به خوبی مردان یا بهتر از آنان از عهده آن بربیایند. در حالی که مردان برای شکار و مبارزه با یکدیگر متحد می‌شوند، روشن نیست که گروه تک‌نفره زنان در مبارزه، به خوبی گروه تک‌نفره مردان نباشد. آن‌چه بیشتر مسئله‌ساز است، این است که مردان و زنان در واحدهای مبارزاتی مشترک در جایی که مجاورت فیزیکی نزدیکی دارند، در دوره زمانی طولانی، به صورت مختلط با هم همکاری کنند. همبستگی گروهی که سنگ بنای کارایی ارتش است به گونه‌ای سنتی بر مبنای ارتباط میان مردان است، که تنها زمانی ممکن است به خطر بیفتد که مردان بر سر زنان با یکدیگر به رقابت بپردازند. فرماندهانی که پیوستگی مردانه را ترغیب می‌کنند، غریزه قدرتمند طبیعی را توسعه می‌دهند و برعکس، کسانی که تلاش می‌کنند فعالیت جنسی میان مردان و پسران ۲۰ ساله بالغ را تحت کنترل سیاست‌های «با تحمل صفر» و تنبیهات سخت گیرانه درآورند، به دنبال چیزی بسیار غیرطبیعی هستند. برخلاف تفکیک نژادی، به نظر می‌رسد تفکیک جنسیتی در بخش‌های ویژه‌ای از ارتش، گرچه دقیقاً مناسب نیست، اما ضروری است.

■ مارگارت تاچرهای آینده

فمینیستی کردن سیاست دموکراتیک و خط سیر آمارهای جمعیتی در ۵۰ سال آینده، تاثیرات متقابلی برهم خواهند گذاشت و باعث تغییرات مهمی می‌شوند. به خاطر کاهش شدید میزان حاصلخیزی در کشورهای توسعه‌یافته که از دهه ۱۹۶۰ آغاز شده است، توزیع سنی کشورهای عضو سازمان همکاری و توسعه اقتصادی به شدت تغییر خواهد کرد. در حالی که سن متوسط جمعیت آمریکا در طول چند دهه نخست قرن بیستم ۲۵ سال بوده است، تا سال ۲۰۵۰ به ۴۰ سالگی افزایش پیدا می‌کند. این تغییرات در اروپا و ژاپن که میزان مهاجرت و حاصلخیزی کمتر است، حتی شدیدتر هم خواهد بود. طبق تخمین‌های تفکیک جمعیت سازمان ملل سن متوسط در آلمان ۵۵، ژاپن ۵۳ و ایتالیا ۵۸ خواهد شد.

پیش از این، پرتر شدن جمعیت اساساً از جنبه الزامات امنیت اجتماعی مربوط، مورد بحث قرار می‌گرفت. اما این پدیده عواقب اجتماعی بسیار زیاد دیگری نیز در پی خواهد داشت، از جمله، ظهور زنان سالخورده به عنوان یکی از مهم‌ترین گروه‌های رأی‌دهنده که سیاستمداران قرن بیست و یکم در پی جلب نظر آنان خواهند بود. برای مثال، در ایتالیا و آلمان زنان بالای ۵۰ سال که اکنون ۲۰ درصد جمعیت را شامل می‌شوند، در سال ۲۰۵۰، ۳۱ درصد جمعیت را به خود اختصاص خواهند داد. البته راهی برای این که پیش‌بینی کنیم آنها چگونه رای خواهند داد، وجود ندارد، اما به نظر می‌رسد که بیشتر محتمل است که آنها به انتخاب رهبران زن کمک کنند و کمتر از مردان میانسال که به طرزی سنتی این گونه‌اند، هوادار مداخله نظامی باشند. ادوارد لاتوک از مرکز مطالعات استراتژیک و بین‌المللی بر این گمان است که کاهش اندازه خانواده‌ها، مردم کشورهای پیشرفته را بیش از مردم جوامع کشاورزی که با داشتن جمعیت جوان بیشتر، مردان آتشین‌مزاج داشتند، نسبت به خسارات جنگ بدبین می‌کند. بر طبق نظر جمعیت‌شناس نیکلاس ابرستد سه‌پنجم فرزندان ایتالیایی در سال ۲۰۵۰ کودکانی خواهند بود که پسرعمو، دختر عمو، دختردایی، خواهر و برادر، عمه و خاله و دایی و عمو ندارند. نامعقول نیست اگر فرض کنیم در چنین جهانی تحمل مصیبت‌های جنگ دشوارتر خواهد بود.

تا میانه قرن بیست و یکم اروپا احتمالاً شامل ملت‌هایی ثروتمند، قوی و دموکراتیک خواهد بود که دارای جمعیتی به شدت در حال کاهش است که بیشترشان پیرند و در آن زنان نقش‌های مهم رهبری را ایفا خواهند کرد. ایالات متحده آمریکا نیز با نرخ مهاجرت و حاصلخیزی بیشتری که دارد، رهبران زن بیشتری خواهد داشت، اما با جمعیتی بسیار جوان‌تر. بزرگ‌ترین و فقیرترین بخش جهان، شامل دولت‌های آفریقایی، خاورمیانه و جنوب آسیا، جمعیت‌های جوان و در حال افزایشی خواهند داشت که بیشتر توسط مردان جوان رهبری خواهند شد. همان‌طور که ابرستد خاطرنشان می‌کند، آسیا به جز ژاپن به خاطر میزان بالای سقط جنین‌های ماده که نسبت جنسیتی را به شدت به نفع مردان تغییر می‌دهد، برخلاف روند زنانه شدن پیش خواهند رفت. به طور خلاصه، جهان آینده، جهانی غیرمتعارف خواهد بود.

■ زندگی کردن مثل حیوانات

در کتاب نرهای شیطان‌صفت رنگام و پیترسون (که گفته می‌شود کتاب مورد علاقه هیلاری رادم کلینتون است) نویسندگان به این نتیجه بدبینانه می‌رسند که از دوران انسان‌های اولیه که از اجداد شامپانزه‌ها در ۵ میلیون سال پیش منشعب شدند، چندان تغییری اتفاق نیفتاده است. مبنای همبستگی گروهی هنوز هم بر تهاجم بر دیگر جوامع است؛ همکاری اجتماعی به خاطر دستیابی به سطح بالاتری از خشونت سازمان‌یافته است. رابین فاکس استدلال می‌کند که تکنولوژی نظامی سریع‌تر از توانایی انسان در آیینی کردن خشونت و جهت دادن آن به مسیرهای سالم‌تر، توسعه پیدا کرده است. شامپانزه‌های گامپ توانستند تنها تعدادی از دیگر شامپانزه‌ها را بکشند؛ انسان مدرن ده‌ها میلیون نفر را می‌تواند از بین ببرد.

در حالی که تاریخ نیمه نخست قرن بیستم چندان جایی برای امیدواری به امکان پیشرفت بشر باقی نمی‌گذارد، وضعیت به آن اندازه هم که آنان باور دارند، غم‌انگیز نیست. تکرار می‌کنم که زیست‌شناسی سرنوشت نیست. میزان آدم‌کشی‌های خشونت‌بار امروز با وجود کوره‌های گاز و سلاح‌های اتمی، کمتر از دوره طولانی متکی به شکار در تاریخ بشریت است. برخلاف هجوم اندیشه‌های پست‌مدرن، مردم نمی‌توانند خودشان را کاملاً از طبیعت زیست‌شناختی‌شان رها کنند. اما با پذیرفتن این واقعیت که مردم اغلب طبیعتی شریرانه دارند، می‌توان سیستم‌هایی سیاسی، اقتصادی و اجتماعی طراحی کرد که از تبعات غرایز حقیرانه بشر بکاهد.

میل بشر و به ویژه مردان را برای کسب مقام در سلسله مراتب قدرت که با دیگر نخستی‌ها مشترک است، در نظر بگیرید. ظهور لیبرال دموکراسی و سرمایه‌داری مدرن این میل را از بین نمی‌برد، اما مسیرهای صلح‌آمیز زیادی را برای ارضای آن فراهم می‌کند. در میان سرزمین‌های بومیان آمریکا یا یانامام‌ها عملاً تنها راه برای کسب شهرت اجتماعی جنگجو بودن بود، بدین معنا که شخص باید در کشتن بر دیگران برتری ویژه‌ای می‌داشت. در دیگر جوامع سنتی احتمالاً چند شغل دیگر نیز باعث شهرت اجتماعی می‌شد، مثل کشیشی یا دیوان‌سالاری. اما برعکس، در یک جامعه مدرن و صنعتی هزاران عرصه وجود دارد که در آن شخص می‌تواند به جایگاهی اجتماعی دست پیدا کند و در اغلب آنان تلاش برای کسب مقام به خشونت منجر نمی‌شود، بلکه اغلب به فعالیت اجتماعی پربارتر می‌انجامد. یک استاد دانشگاه که تصدی کرسی دانشگاه را دریافت می‌کند، سیاستمداری که در یک انتخابات پیروز می‌شود یا یک مدیر اجرایی که سهم بازار را افزایش می‌دهد، ممکن است همان میل نهفته برای کسب مقام را ارضا کند که پیرترین نر در گروه شامپانزه‌ها. البته بدون طی این مراحل، این افراد کتاب‌ها نوشته‌اند، سیاست‌های عمومی را طراحی کرده‌اند یا تکنولوژی‌های جدیدی را وارد بازار کرده‌اند و باعث افزایش رفاه بشر شده‌اند.

البته همه نمی‌توانند به مقام‌های بالاتر بروند یا حتی مقامی را در سلسله مراتب کسب کنند، زیرا طبق تعریف، این نوعی بازی درمجموع صفر است و به ازای هر برنده یک بازنده هم وجود دارد. اما مزیت جامعه مدرن، پیچیده و سیال همان‌طور که رابرت فرانک خاطرنشان می‌کند، این است که قورباغه‌های کوچک در تالاب‌های بزرگ می‌توانند به تالاب‌های کوچک‌تری بروند تا در آن، بزرگ‌تر جلوه کنند. در پی مقام بودن از طریق انتخاب تالاب مناسب، جاه‌طلبی‌های افراد بزرگتر و نجیب‌زاده‌تر را ارضا نمی‌کند، اما عمده انرژی مبارزه جویانه‌ای را که در جوامع متکی بر شکار یا جوامع کشاورزی عموماً راهی جز جنگ پیدا نمی‌کرد، تخلیه می‌کند. لیبرال دموکراسی و اقتصاد بازار درست عمل می‌کنند، زیرا برخلاف سوسیالیسم، فمینیسم افراطی و دیگر طرح‌های آرمان‌شهری، تلاش‌شان بر تغییر طبیعت بشر نیست. برعکس، آنها طبیعت مبتنی بر زیست‌شناسی را مفروض می‌گیرند و تلاش می‌کنند از طریق نهادها، قوانین و هنجارها آن را محدود کنند. این کار همیشه جواب نمی‌دهد، اما بهتر از زندگی مثل حیوانات است.

*** فرانسیس فوکویاما استاد سیاست عمومی در دانشگاه جورج میسون آمریکاست و کتاب پایان تاریخ او در سال ۱۹۸۹ منتشر شد.**

بخش پایانی

تأمل کوتاه

ایده‌آلیسم در سیاست

امید مهرگان

رساله «بحران دموکراسی پارلمانی» کارل اشمیت امروزه پس از نزدیک به نود سال شاید بیشتر از هر زمان دیگری به کار درک بحران خود سیاست می‌خورد. مهم نیست که نویسنده آن یک حقوقدان دارای گرایش‌های شدیداً اقتدارطلب و حتی فاشیستی است. قرائت انتقادی متن اشمیت دست‌کم توهمات رایج معاصر، چه از نوع بنیادگرایانه و چه نوع لیبرالیستی و ترومتیز، در مورد سیاست را می‌زداید، توهماتی که ایده‌آلیست‌های مقیم جوامع حاشیه‌ای بیش از دیگران گرفتار آنند. بخش عظیم این نوع ایده‌آلیسم اتفاقاً در همان چیزی خلاصه می‌شود که آلن بدیو آن را در تقابل با «فراسیاست»، به طعنه، «فلسفه سیاسی» می‌خواند (فلسفه‌ای که سوژه را به ناظری بیرونی و سترون و منفعل بدل می‌سازد– نوشته‌های تئوریک کسانی چون جان لاک و کانت تا پوپر و دیگران) و ضرورت بنیادین در وضع کنونی را بریدن بندناف تفکر/ کنش سیاسی از آن می‌داند.

در یکی از سایت‌های اینترنتی، قولی از متفکری نقل شده بود که می‌توان آن را تقریباً این‌طور ترجمه کرد: در باستان‌شناسی، می‌کوشند از امر نامعلوم پرده بردارند، حال آنکه در سیاست می‌کوشند بر امر معلوم پرده کشند. گذشته از کلیشه رایج نهفته در این نقل‌قول که همان بدوبیراه گفتن به سیاست باشد، حقیقتی نیز در آن وجود دارد که اتفاقاً به گویاترین وجهی قادر است تلقی لیبرال‌های محافظه‌کار ایرانی از سیاست، یا به‌قول خودشان «سیاست‌ورزی»، را بیان کند. تردیدی نیست که آنها هنوز گرفتار اسطوره «جامعه نیک»اند، جامعه‌ای که اگر آب و نان هم نداشته باشد حداقل «پارلمان»، «احزاب»، «روزنامه» و «دولت کوچک و لاغر» دارد، ولی ظاهراً فقط سیاست ندارد. از سوی دیگر، لیبرال‌های ایرانی می‌کوشند از لفظ «سیاستمدار» استفاده نکنند چون ظاهراً با دلالت‌های منفی این اصطلاح آشنایند، و از عقل سلیم هم هراس دارند. پس سعی می‌کنند ترکیب دیگری به‌کار برند، ترکیبات شیک و ترومتیزی که بناست تمام آلودگی و علی‌الخصوص هر نوع سویه احتمالاً «رادیکال» را از آن بگیرند: «سیاست‌ورزی». این ترکیب، با احتساب لغزش‌های فرویدی نهفته در آن، به‌طرز جالبی می‌تواند تصور رایج ایشان از سیاست را خلاصه کند: سیاست به‌منزله تجارت، که این خود قطب مخالف تلقی دست‌راستی‌ها از سیاست «به‌منزله مدیریت» است. البته چون ما با جوانان «سیاست‌ورز» سروکار داریم، طبیعتاً در حال حاضر، برای آنها «تجارت» از «مدیریت» جذاب‌تر و عاقلانه‌تر است. نظیر دیگر موارد توسل همگانی به «حسن تعابیر» و کلمات شسته‌ورفته به‌جای ترکیبات زمخت و «آلوده» (همچون «پوزش» به‌جای «عذرخواهی» در گفتار مجریان تلویز